



# مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

فقط مارکسیسم - لنینیسم به ضمیمه اندیشه مائو نیست

نوشتۀ ردزیل





در گندم زار زنجیره می خوانند...



در مارکسیسم، تفکرات مکانیکی و خطی امری مردود هستند. با این حال در ذهن بسیاری از افراد، مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم ضمیمه و «افزوده‌ای» ساده برای مارکسیسم-لنینیسم است. در حالی که مائوئیسم تطور مارکسیسم-لنینیسم بوده و صرفاً «ایسم» دیگری به دنباله‌ی دو مورد قبلی نیست. در این جا با حساب و کتابی ساده سر و کار نداریم. مسلم است که من از تفاوت مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائو صحبت نمی‌کنم، زیرا پیش‌تر به طور کامل توسط رفیق آجیت این وظیفه انجام شده است، (مقاله مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و اندیشه مانو یکسان نیستند)، بلکه از گرایش به درک تکاملی مارکسیسم به‌عنوان فرآیندی مرکب که به موجب آن، امر نوین به کهنه الصاق می‌شود صحبت می‌کنم. این برای مارکسیست‌ها و به‌ویژه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست‌ها از اهمیتی اساسی برخوردار است، زیرا از راه به کارگیری دیالکتیک است که فرد شروع به دیدن تداوم و گسست و تفاوت‌های ظریفی می‌کند که همیشه در تکامل ایدئولوژی پرولتری (یعنی مارکسیسم) وجود دارند. بدون درک درستی از تکامل واقعی، تضادها، و سنتزهایی که مارکسیسم را در ۱۵۰ سال گذشته به قله‌های نوینی سوق داده است، برای کمونیست‌ها (حتی برخی از مارکسیست-لنینیست-مائوئیست‌ها) آسان است که هر مرحله‌ی نوین را تنها یک تهنیدی ساده و استنتاج ناقصی که به صورت فهرست بلندی از فرمول‌ها بیان شده و آن را از کهنه (به صورت صوری) «متمم‌ایز» کرده ببینند. این به معنای فراموش کردن آن چیزی است که جهش را توجیه می‌کند. محتوای توسعه مذکور است که باید نتیجه گسست از کهنه تلقی شود. (نور بر پایه کهنه پدید می‌آید و نه تنها عوامل مثبت و معقول کهنه را شناخته و تکامل

می‌دهد، بلکه به شکلی قاطع کیفیت آن را دگرگون ساخته و کیفیت جدیدی به وجود می‌آورد که از آینده‌ی وسیع‌تری از تکامل نسبت به کهنه برخوردار می‌باشد.

در رابطه با پروسه‌ی تکاملی مارکسیسم دو انحراف راست و چپ وجود دارد، در اینجا ما بر انحرافات راست‌گرایان تمرکز می‌کنیم زیرا آنان مائوئیسم را تنها ضمیمه‌ای در زنجیره‌ی لنینیسم تلقی می‌کنند. انحراف راست، ریشه در درک یک جانبه از روند دیالکتیکی تداوم-گسست دارد. این، به معنای ساده، به فرایندی اشاره دارد که طی آن تحولات نوین در پراتیک انقلابی، محصول دنباله‌دار پراتیک انقلابی در گذشته است و بدین ترتیب عمیقاً با آن گره خورده است، اما با توجه به ضرورت، نیاز به گسستی بنیادی از کهنه دارد. انحراف راست اما گسست‌های مهم از لنینیسم را نادیده انگاشته و بر تداوم، تأکید افراطی دارد و در نتیجه از نظر آنان مائوئیسم جهشی کیفی در مارکسیسم نیست. یک «ایسم» اما حاصل تحول کیفی تجربه‌ی عملی-تاریخی کمی است که در سطحی عام سنتز شده‌اند. در مقابل، «اندیشه» انباشتی کمی از تجربه عملی-تاریخی بوده که تا حد زیادی اخص (نسبت به موقعیت یک کشور معین) و سنتز نشده باقی مانده است. «اندیشه» گسستی کیفی از کهنه نکرده و تنها آستانه‌ی چیزی نوین است، در مقابل «ایسم» کیفیتی نوین است که از آستانه‌ی ارتدوکسی مستقر عبور کرده تا یک پراتیک انقلابی نوین ایجاد کند.

بنابراین، در عین حال به‌رغم اصرار که درکی راست‌گرایانه از مائوئیسم را ترویج می‌کنند، با وجود ادعاهایشان، در واقعیت امر آنان دچار نابهنگامی تاریخی هستند. این انحراف راست‌گرایانه درک نمی‌کند که سنتز مائوئیسم فقط در تجارب تاریخی و تئوریک چینی‌ها و مائو خلاصه نمی‌شود، بلکه جهش و غنی‌سازی همه جانبه‌ای است که فراتر از تجربه‌ی چینی‌ها است. بنابراین نقش مهم کمونیست‌های پرو (کسانی که برای نخستین بار ضرورت مائوئیسم را به‌عنوان مرحله کیفی بالاتر در مارکسیسم مطرح کردند) و همچنین کاربرد مائوئیسم توسط نپالی‌ها، فیلیپینی‌ها و هندی‌ها را نفی می‌کند.

هر کاربرد همیشه و بدون استثنا، گسست‌های نوینی با درجات مختلف ایجاد می‌کند. تفکر راست‌گرایانه که بیش از حد بر تداوم تأکید دارد، این را تشخیص نمی‌دهد و بنابراین در مواجهه با جهش‌های جدید در مارکسیسم، دچار انحرافی ضد انقلابی می‌شود. البته ناگفته نماند که انحراف چپ و تأکید بیش از حد بر گسست، خود می‌تواند ترمزی برای توسعه و تثبیت پراتیک انقلابی نوین باشد و در نتیجه خصالتی ضدانقلابی پیدا کند. هر دو در عین تأکید بیش از حد بر کیفیت‌های مختلف، خطای تفکر یک جانبه را تکرار می‌کنند.

هر دو از جوهر دیالکتیکی اساسی مارکسیسم جدا می‌شوند. دلیلش این است که مارکسیسم، لنینیسم و مائوئیسم «نظام‌های بسته» فکری نیستند، یعنی تئوری‌های پایان‌یافته و از پیش آماده شده در خلأ نیستند. این باور به معنای پذیرش فرمالیسم و جزم‌گرایی است. صحت هر سه به توانایی آن‌ها برای جهانی بودن در یک زمان و در عین حال حفظ اخص بودن آن در شرایط مشخص مربوط می‌شود. آن‌ها باید در رابطه و تضاد با یکدیگر و همچنین با واقعیت مادی که در آن به کار می‌روند درک شوند.

تأکید بیش از حد بر تداوم این واقعیت را نیز نادیده می‌گیرد که آن‌چه مارکسیسم را «علمی» می‌کند این است که از راه نقد درونی و روند دائمی به کارگیری امر عام بر خاص توسعه می‌یابد، که سپس بینش‌های جدیدی را ایجاد می‌کند که ممکن است خودشان جهانی شوند و این یک ماریپیچ تکاملی موج‌وار بی‌پایان است. تأکید افراطی بر تداوم، وحدت و خطی بودن را عمده کرده و بنابراین از درک تضاد درونی که نیروی محرکه توسعه است خودداری می‌کند. همه‌ی این صحبت‌ها نباید به عنوان یک مجادله‌ی نظری صرف بدون ارتباط و انعکاس جهان عینی درک شوند. این مسائل بدون اهمیت نیستند. کسی که در مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تنها تداوم را می‌بیند، نمی‌تواند امیدوار باشد که واقعاً آن را درک کند و در شرایط مشخص آن را به کار گیرد، صرفاً به این دلیل که [مائوئیسم] در نزد آنان به یک فرمالیته از کهنه بدل گشته است و نه گسست.

مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به واسطه‌ی دیدن تکامل خود به مثابه تکاملی که همراه با جهش‌ها، شروع‌ها و وقفه‌ها است و به واسطه زدودن نادرستی‌ها از طریق خودآزمایی و مورد انتقاد بیرحمانه قرار دادن هر آن چیزی که موجودیت دارد، هسته انقلابی مارکسیسم و لنینیسم را که توسط برداشت مکانیکی استالین بشدت منحرف شده بود، حفظ و اعاده می‌کند.

انحرافات اصلی استالین به صورت مختصر عبارتند از: درک «سوسیال دموکراتیک» از دولت، حذف مبارزه طبقاتی از دوران ساختمان سوسیالیستی، تقدم مکانیکی نیروهای مولد در پیشروی به سوی کمونیسم، درک بورژوازی آن از قانون، ناتوانی در تمایز بین انواع مختلف تضادها (و در نتیجه عدم برخورد صحیح به هر یک) عدم ایجاد پیوند حزب با توده‌ها از طریق مشی توده‌ای، ناتوانی آن در درک تأثیر متقابل (و دیالکتیکی) بین زیربنا و روبنا و این‌که چگونه یکی دیگری را دگرگون می‌کند و سرانجام ناتوانی در تدوین نظریه بوروکراسی/بورژوازی دولتی و ایجاد راهکارهایی برای مبارزه با آن از طریق خود توده‌ها. این‌ها البته تنها بخشی از انحرافات «استالینی» هستند، اما دقیقاً همان موارد کلیدی هستند که گسست رادیکال در قالب مائوئیسم را ضروری می‌کنند. دیدن چیزی جز تداوم، این خطاها را حفظ و باعث لاپوشانی آن‌ها شده، سرانجام منجر به تجدید حیات محتوم آن انحرافات در تئوری و پراتیک می‌شود.

قوت مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم صرفاً در درک صحیح آن از سرمایه داری، امپریالیسم و پراکتیک انقلابی خلاصه نمی‌شود، بلکه در اشاعه و حفظ دیالکتیک گسست-تداوم نهفته است. کسانی که ادعا می‌کنند مائوئیست هستند، اما تداوم مطلقی از مارکسیسم-لنینیسم (از جمله انحرافات استالین)، تا به مائوئیسم را می‌بینند، ماهیت انقلابی آن را درک نکرده‌اند.

آن‌ها از درون نگری، تمرین انتقاد از خود، و به کار بستن ماتریالیسم تاریخی در یک دوره تاریخی کامل از تجربه عملی دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب خودداری کرده‌اند.

آن‌ها بسیاری از اشتباهات اعمال شده در دوره استالین را نمی‌بینند، و بنابراین همان اشتباهات را در تئوری و پراتیک تکرار می‌کنند.

نباید گمان کرد که هدف این مقاله «فراهم آوردن زمینه» برای انحراف چپ بر مبنای تأکید بیش از حد بر گسست ایجاد شده توسط مائوئیسم از مارکسیسم-لنینیسم است، بلکه هدف فراخوانی برای درک دیالکتیکی از وحدت گسست-تداوم درونی آن است. امروزه مشکل اصلی درک راست‌گرایانه از مائوئیسم است، اگرچه انحراف چپ در بقایای جریان «مائو-اسپوننتکس» (یک گرایش سیاسی التقاطی از مارکسیسم و لیبرتاریسم در فرانسه که پس از اعتراضات توده‌ای ۱۹۶۸ به وجود آمده و تا حدود سال ۱۹۷۲ ادامه داشت.) به صورت اراده‌گرایی و شبه‌آنارشیزم تجلی می‌آید و بنابراین باید آشکارا و قاطعانه با آن مبارزه کرد.

هر مارکسیست-لنینیست-مائوئیست حقیقی باید در مبارزه با هر دو انحراف و انجام یک مطالعه ماتریالیستی عمیق و تاریخی در رابطه با تکوین مائوئیسم تأکید ورزد، حوزه‌های مهم تداوم مارکسیسم-لنینیسم را در نظر گرفته، اما در عین حال گسست‌های کلیدی را که مائوئیسم را ضروری می‌کرد، درک کند.

بدون چنین درکی، مائوئیسم چیزی جز تشریفات توخالی نیست. انقلاب یک گسست است نه تداوم، و امروز نه تنها انقلاب در دستور کار است، بلکه درک گسست‌هایی که به لوکوموتیو انقلاب مدرن، مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم منجر شد، نیز در دستور کار قرار دارد.

همه کسانی که این مسائل را درک نمی‌کنند در داخل زندان خودساخته‌ی «تداوم» حبس شده، در عین آن که گسست‌های انقلابی اطرافشان را متلاطم می‌کند.





ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh